

مکانیزم فعل الاهی

سعید رجحان*

چکیده

نویسنده در این مقاله می‌کوشد در حوزه علم کلام و در زمینه فعل الاهی، پرسش‌های جدیدی مطرح کند که ره‌آورد آن، تحولات بنیادین و عمیق و اساسی در رفتار جامعه متدینان باشد. نویسنده، جامعه مورد نظر خویش را از میان چهار گروه ملحدان، منافقان، متدینان عامل به عمل صالح و متدینان غیر عامل، گروه اخیر قرار می‌دهد و تفاوت اساسی دو گروه اخیر را در مفاد عمیق گزاره‌های اعتقادی آنها بویژه در ارتباط با شناخت فعل الاهی شناسایی می‌کند. مقاله در نهایت با ورود به مبحث تبیین مکانیزم فعل الاهی، به اصل ارائه می‌دهد تا از این طریق ارکان اساسی مکانیزم فعل الاهی را معرفی کند.

* استادیار دانشگاه و مشاور مدیریت

این مقاله در سه گفتار با عناوین زیر ارائه شده است:

گفتار اول: فعل الاهی و ضرورت بحث

گفتار دوم: طرح نمونه‌هایی از افعال الاهی

گفتار سوم: اصول اساسی در مکانیزم افعال الاهی

گفتار اول: فعل الاهی و ضرورت بحث

مخاطبان این مقاله آگاهند که بخش مهمی از مباحث علم کلام در زمینه خداشناسی است. اثبات وجود پروردگار با ادله محکم و سپس شناسایی اوصاف حضرت حق به لحاظ تبیین صفات ثبوتیه و سلبیه، ما را در این شناخت کمک می‌کند.

اما به نظر می‌رسد که علت طرح این مباحث - حداقل در دوره معاصر - بیشتر به لحاظ نظری و پاسخ به پرسش‌های بشر در این حوزه و ارضای حس کنجکاوی او بوده است. بنابراین به نظر می‌رسد در نوع زندگی افرادی که به این شناخت نائل می‌آیند، تاثیر مستقیمی نداشته است. گرچه نتیجه این بحث‌ها به طور غیر مستقیم در الزام معتقدان به اطاعت از دستورات خداوند که در حوزه شریعت مورد شناسایی قرار می‌گیرد، تاثیرگذار است، متأسفانه در این حوزه نیز بیشتر با مجموعه‌ای از ظواهر روبه‌رو هستیم؛ به عنوان مثال نمازگزارانی که در هنگام نماز توجه کافی ندارند؛ از این رو نماز آنها تاثیر قابل توجهی در باز داشتن آنها از منکر و فحشا ندارد و در ماه مبارک رمضان که منطفاً باید بیشتر به درک از گرسنگی و تشنگی نایل آیند، مصرف مواد غذایی به سه برابر افزایش می‌یابد و ...

اینک نویسنده خود را با پرسش‌هایی روبه‌رو می‌بیند که پاسخ آنها می‌تواند مباحث کلامی را به طور مستقیم (و نه از مسیر حوزه شریعت) متوجه رفتار انسان کند. بنابراین به نظر می‌رسد دریافت محققانه پاسخ این پرسش‌ها می‌تواند موجبات تحول بنیادین، اساسی و عمیقی را در زندگی متدینان فراهم آورد.

اینک به نمونه‌ای از این پرسش‌ها اشاره می‌کنم:

۱. فعل پروردگار در زمینه تحقق امور در عالم دنیا چگونه صورت می‌گیرد؟ آیا پروردگار، امور را بر اساس خلق سنت‌های غیر قابل تغییر به جریان انداخته و خود صبورانه ناظر نتایج برآیند آنها است تا در جهانی دیگر به نام آخرت صرفاً به ثواب و عقاب اعمال بندگان حکم

فرماید یا اینکه خود مستقیماً در تحقق امور در عالم دنیا دخالت می‌فرماید؟ البته منظور از دخالت به گونه‌ای است که نافی ثواب و عقاب اعمال در عالم آخرت نباشد.

۲. انسان چگونه می‌تواند در تعیین سرنوشت خود، از اراده و فعل پروردگار، به طور مستقیم استفاده کند. اگر خداوند در این زمینه به بندگانش کمک می‌کند، مکانیزم این کمک‌رسانی چگونه است؟

۳. پروردگار برای جامعه انسانی و بخصوص برای فرد معتقد به وجود و صفات او، یک فرصت است یا تهدید؟ یعنی باید از خدا ترسید (خوف) و یا به او عشق ورزید (حب)؟ یا هردو و یا ...؟ در هر صورت نتایج مترتب بر ترس از او یا عشق به او در عالم دنیا بروز خواهد کرد یا در عالم آخرت یا هردو یا ...؟

۴. پیام مستقیم صفات الهی برای بشر چیست؟ تهدید، فرصت، هردو، هیچ کدام، ...؟
(به عنوان مثال اوصاف: جباریت، غنا، حکمت و ...)

۵. آیا اراده پروردگار درباره تحقق امور قابل پیش‌بینی است یا غیر قابل پیش‌بینی؟ فعل الهی چگونه است؟

۶. غایت دین به عنوان عاملی برای توجه به پروردگار و دستورات او، قبر و قیامت است و یا ناظر به دنیا یا به هردو یا ...؟

۷. افعال الهی، به مثابه یک پدیده است و غیر قابل تکرار یا جاری و ساری درباره همه افراد، در همه امور، موقعیت‌ها و شرایط؟ حادثه است یا تابع فرایند؟
و از همه مهم‌تر:

۸. آیا فعل الهی مبتنی بر مکانیزم قابل تشخیصی در عالم هستی متجلی می‌گردد یا اساساً مبتنی بر مکانیزمی نیست؟ اگر هست، آیا برای بشر قابل شناسایی است؟ و اگر قابل شناسایی است، آیا امکان استفاده فعال از آن برای بشر و یا حداقل برای معتقدان فراهم است یا خیر؟

البته مخاطب این مقاله، متفطن به این نکته بسیار مهم است که جامعه متدینان امروز به طور تلویحی - و متأسفانه نه تحقیقی - پاسخ‌هایی را برای حداقل برخی از این پرسش‌ها در ضمیر ناخودآگاه خویش، ساخته و پرداخته و به طور غیر ارادی تأثیر مستقیم آنها را در رفتار و زندگی خویش اعمال کرده است. بنابراین ضرورت طرح این بحث در درجه اول به خاطر

برخی از پرسش‌های فوق می‌باشد که حتی در ضمیر ناخودآگاه انسان نیز مطرح نشده است. بنابراین بررسی عالمانه آنها، هم فضای علم کلام را متحول می‌سازد و هم در تحول بنیادین معارف دینی نقش مستقیمی خواهد داشت.

تأیید در موارد دیگری از این پرسش‌ها که در ضمیر ناخودآگاه مطرح شده ولی پاسخ‌های محققانه‌ای دریافت نکرده، اگر پاسخ‌های محققانه ابطال پاسخ‌های رایج و انبار شده در ضمیر ناخودآگاه را نتیجه دهد، عامل مستقیمی برای تحول بنیادین در رفتار متدینان ایجاد خواهد کرد. به عنوان نمونه مواردی از این رفتار رایج را مرور می‌کنیم که در ارتباط مستقیم با پرسش‌های بالا است:

بسیاری از جامعه متدینان دروغ می‌گویند و مرتکب تخلفات عمدی می‌شوند.

بسیاری از جامعه متدینان اسرافکارند.

بسیاری از جامعه متدینان فقیر هستند.

بسیاری از جامعه متدینان گرفتار روزمرگی و بی‌برنامگی هستند.

اکثر غریب به اتفاق جوامع متدینان امروز از تمدنی در خور عصر حاضر برخوردار نیستند.

و ...

مخاطب ما در این مقاله به این نکته مهم نیز متفطن است که بحث بر سر این نیست که این افراد، ریاکارند و ظاهرنا. که در این صورت باید بررسی کنیم که چرا ریاکاری در جامعه متدینان شایع است؛ زیرا نویسنده نظر خویش را در این مقاله بر جامعه‌ای متمرکز کرده که نه از روی ریاکاری و ظاهرفریبی مرتکب خلاف می‌شود، بلکه به لحاظ پاسخ‌های اشتباه و یا عدم درک صحیح از مباحث اعتقادی خویش به ورطه گناه بویژه با معرفی مصادیق جدید آن گرفتار می‌شوند؛ به عنوان مثال نویسنده افرادی را تصور می‌کند که به اصول اعتقادات، واقعا (نه منافقانه) معتقدند و به طور واقعی - نه ظاهری - خود را ملزم به اطاعت از دستورات پروردگار می‌دانند؛ اما در عمل به این نتیجه می‌رسند که چاره‌ای جز دروغ گفتن ندارند؛ برای مثال در زمینه نعمت‌های الهی همچون زمان در حد غیر قابل تصویری اسرافکارند (: بهره‌وری نیم ساعته در یک روز کاری!). از نظر اقتصادی واقعا فقیرند و تبعات آن را متحمل می‌شوند و ... افراد چنین جامعه‌ای (بنا به فرض) با عشق واقعی - و نه ظاهری - در مراسم دینی حاضر می‌شوند؛ اما متأسفانه بهره مستقیمی در حد صفر به دست می‌آورند. بیشتر آنها افسرده‌اند و

بسیار غر می‌زنند؛ ولی گرفتار بلای عظیم بی‌تفاوتی (غالباً با لفظ ولش کن یا ولش) بوده و به راحتی در زمینه منافع واقعی و اساسی خویش «مسامحه» کارند.

تعهد در این جوامع بسیار پایین است. بیشتر آنها زندگی معناداری ندارند. منطق آنان، منطق کنش (به فتح کاف!) بوده، دائماً به دنبال کردن مویی از خرس توهمی خود هستند و در نهایت دریغ از یک گام رو به جلو برداشتن!

مشکل مورد توجه نویسنده از اینجا حساس تر می‌شود که اگر این جامعه را متظاهر و فریبکار می‌یافت، ظهور نتایج یاد شده را طبیعی می‌دانست. اما متأسفانه چنین نیست. بنابراین جامعه مورد توجهش را جامعه متدینان انتخاب کرده و بویژه، غیر عاملان از آنها را موضوع این بحث قرار داده است؛ یعنی کسانی که واقعا معتقدند اما برخلاف اعتقاد خود عمل می‌کنند نه آنانی که ظاهراً معتقدند اما واقعا غیر معتقدند. از این رو بر اساس این معیار، جوامع چهارگانه زیر قابل شناسایی است:

جامعه متدینان عامل به عمل صالح (عمل صالح : کار صحیح به روش صحیح)

جامعه متدینان غیر عامل به عمل صالح

جامعه ریاکاران و منافقان

جامعه کافران و ملحدان

اینک می‌خواهیم بدانیم عامل اصلی تفاوت گروه اول و دوم چیست؟ چرا به رغم اینکه هر دو گروه متدین هستند، اما در عمل، تفاوت بسیار فاحشی بین آنان شاهدیم؟ و البته گروه دوم، اکثریت قابل توجهی را در جامعه دینی تشکیل می‌دهند؛ همچنانکه گروه اول و چهارم، اقلیت بسیار فاحش در جوامع دینی‌اند.

در این زمینه یافته‌های تحقیقی نویسنده به این نتیجه رسیده که این دو گروه اگرچه به ظاهر دارای اعتقادات واحدی هستند، به واقع در گزاره‌های اعتقادی بنیادین خود، اختلاف اساسی دارند. به عبارت دیگر خدایی را که متدین عامل شناسایی کرده با خدایی که متدین غیر عامل شناسایی نموده، در گزاره‌های بنیادینی دارای اختلاف اساسی است که مهم‌ترین حوزه این اختلاف، مربوط به فعل الاهی است.

گفتار دوم : نمونه هایی از فعل الاهی از زبان قرآن

۱. رب العالمین

رب در آیه به معنای مربی و پرورش دهنده است. بنابراین قرآن یکی از افعال الاهی را با عنوان مربیگری معرفی کرده و این فعل را به همه عالمیان تعمیم می دهد؛ یعنی همه اجزای عالم هستی تحت تربیت الله هستند؛ اعم از معتقد، غیر معتقد، منافق یا غیر منافق، صالح و غیر صالح، در عالم دنیا و در عالم آخرت و ...

اینک چند پرسش اساسی قابل طرح است:

الله چگونه تربیت می کند؟ آیا این تربیت تابع مکانیزم مشخصی است؟ اگر پاسخ مثبت است، این مکانیزم قابل شناسایی است؟ اگر پاسخ پرسش اخیر هم مثبت باشد و سپس این مکانیزم کشف شود، چه تاثیری در زندگی انسان خواهد داشت؟ آیا امکان استفاده فعال از این مکانیزم برای انسان یا لافل برای انسان معتقد فراهم است؟ آیا این تاثیر مربوط به عالم قبر و قیامت است یا در عالم دنیا نیز موثر است؟

به نظر می رسد می توان پاسخ ها را از آخر مورد توجه قرار داد :

اگر پاسخ همه پرسش های فوق مثبت و این تاثیر مربوط به عالم دنیا باشد، باید بتوان بر اساس به کارگیری فعال این مکانیزم، حداقل زندگی معتقدان در عالم دنیا را از آنچه هست، تغییری بنیادین داد؛ زیرا در این صورت الله برای فرد معتقد، به یک فرصت عظیم در عالم دنیا تبدیل می گردد؛ فرصتی که برای او، مزیت رقابتی عظیمی نسبت به غیر معتقد می آفریند. اگر چنین باشد، چه جای رخوت، تبلی، عصیان، فراموشی و ... بلکه باید به طور طبیعی رفتار معتقد تغییر کند و نیازی به ترس از جهنم و طمع به بهشت و البته با تفکر نسیه ای عالم آخرت نخواهد داشت؛ همان گونه که امام علی (ع) فرمود:

ما عبدتك خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک ؛ بل وجدتك اهلا للعباده فعبدتک !

۲. یحیی و یمیت

الله زنده می کند و می میراند. البته متدینان امروز جامعه بشری به مدد علم پزشکی، تصویر روشن تری درباره این فعل الاهی در مقایسه با متدینان سابق دارند. اما باز هم ابهامات وسیعی پیش روی ما است:

پیام مشخص این عبارت برای معتقد چیست؟ آیا این فعل الاهی تابع مکانیزم مشخص و قابل کشفی صورت می‌گیرد و آیا قابلیت اعمال فعالانه آن برای بشر و لااقل برای معتقد فراهم است؟ آیا این موضوع امکان برنامه‌ریزی در موضوع تعیین عمر برای بشر را فراهم می‌آورد؟ آیا موضوع احیا و امانه فقط مربوط به جسم انسانی است و یا حالات روحی او را نیز که به افسردگی، ناتوانی (در برابر اعتماد به نفس) و بی‌تفاوتی تعبیر می‌کنیم، شامل می‌شود؟ اگر چنین باشد، خدا در عالم دنیا چه فرصت عظیم و مغتنمی برای بشر و یا لااقل برای معتقد خواهد بود!

چنان‌که مسیح (ع) بنا بر نقلی فرمود:

اگر به اندازه خردلی ایمان در قلب شما بود، کوه‌ها را می‌جانبانید؟

پس چرا معتقد، با گریه و بر اساس دنیایی از حسرت و آه بگوید:

الاهی و ربی من لی غیرک؟

یعنی در حالی که مشتاقانه خواستار دنیای غیر او است، اما چه کند که غیر او از آن او نیست!

و در حالی که با تمام وجود خواستار فرار از او است، با کمال حسرت، گریه‌کنان (حاکمی از ناسف کامل) بگوید:

لا یمکن الفرار من حکومتک؟

به نظر می‌رسد (یقیناً) گویش امام علی (ع) در دعای کمیل چنین نیست.

اما پرسش اصلی این است که چرا این همه تفاوت؟ تفاوت فزینی مگر عبارت فوق، عبارت واحد نیست؟ مگر اعتقاد به امر واحدی محقق نیست؟ چه راهی برای تبیین این تفاوت عظیم باقی می‌ماند، جز یقین به دریافت پاسخ منفی از پرسش‌های بنیادین یاد شده؟!!

۳. الله خلق ما فی السموات و الارض

پیام این عبارت به طور مشخص چیست؟

آیا خلق الاهی تابع مکانیزم قابل کشفی است و امکان اعمال فعال آن برای انسان نیز وجود دارد؟ اگر پاسخ مثبت باشد، حداقل خلاقیت (در مقابل تکرار و تقلید و درجا زدن) باید در

جامعه معتقدان موج بزند و آثار نشاط حاصل از آن مشهود گردد . اما چرا وضعیت امروز چنین نیست؟

آیا مخلوق الاهی قابل درجه‌بندی است؟ به معنای اینکه با مخلوق درجه یک و دو و سه به لحاظ خلق و به عنوان فعل الاهی روبرو باشیم؟

۴. انزل من السماء ماء ...

در این موضوع، مسئله کمی پیچیده‌تر است؛ زیرا علاوه بر تبیین قرآنی این موضوع، در شریعت نیز بیان تکلیفی خاص درباره نماز استسقا (طلب باران) موجود است که می‌کوشد راهکاری عملی برای طلب باران در شرایط سخت خشکسالی ارائه دهد. در قرن‌های گذشته و حتی در دوره انبیای پیشین، بارها این مشکل پیش آمده و لذا راهکار فوق مورد آزمایش قرار گرفته است و در مواردی که معصومین (ع) آن را انجام داده‌اند، در نهایت نتایج مثبتی داشته است. اما اینک مشاهده می‌کنیم که نه تنها در موارد خشکسالی این راهکار نتیجه‌بخش نیست، بلکه مساحت‌های وسیعی از سرزمین‌های معتقدان جامعه اسلامی را کویر لم یزرع و خشک فرا گرفته و از آن بدتر، دهان‌های خشک و باز مسلمانان آفریقا برای چشیدن قطره‌ای آب! توجه داشته باشید که در آینده یکی از بحران‌های تهدیدکننده جامعه بشری، کمبود شدید آب است و خداوند در قرآن کریم در دو گزاره مستقل می‌فرماید:

و من الماء کل شی حی .

وَ كَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ

۵. یرزق من یشاء و یقدر

بسیارند گزاره‌هایی که افعال الاهی را منوط بر اراده الاهی می‌کنند. یکی از مهم‌ترین آنها مسئله بسیار مهم فقر و غنا است. این موضوع بویژه به خاطر فقری که بیشتر معتقدان با آن دست و پنجه نرم می‌کنند، حساسیت بیشتری دارد. آیا مکانیزمی برای کشف اراده الاهی وجود دارد؟ آیا اراده الاهی برای تحقق امور به طور کلی و بخصوص در مورد وسعت رزق، بر مکانیزم قابل کشفی مبتنی است؟

گفتار سوم : اصول اساسی در مکانیزم افعال الاهی

در این گفتار به تبیین اصول اساسی مکانیزمی می‌پردازیم که در همه افعال الاهی نسبت به انسان ساری و جاری است. این اصول عبارتند از :

اصل ۱ : مسیر افعال الاهی در ارتباط با انسان ، از حوزه درون او می‌گذرد:

لَا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُعَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ^۱

معنای این اصل این است که خداوند اراده فرموده که انسان با خواست خودش رشد کند و به توانمندی تحقق اهدافش نایل آید. بنابراین اولین حرکت و آغازگر آن، در درون انسان صورت می‌گیرد. به همین دلیل است که در صورت تحصیل توانمندی‌هایی، مغرور می‌شود و کار او حتی به الحاد نیز می‌انجامد:

يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّبَكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ^۲

بر این اساس، داستان حضرت موسی و فرعون، تصویرگر نمایش جدیدی است؛ زیرا بر اساس این اصل، خداوند اراده فرموده تا موسی (ع) به توانایی شکست فرعون دست یابد و این، به معنای لزوم پیمایش مسیر شدن و حرکت تعالی‌بخش برای موسی است. زیرا قرار بر دخالت مستقیم خدا نیست؛ به همین دلیل، این حرکت بر اساس روایتی از امام صادق (ع)، ۲۵ سال طول می‌کشد؛ یعنی ۲۵ سال وقت لازم است تا موسی به توانایی شکافتن رود نیل نایل آید و موج‌های سهمگین را در اختیار گیرد و بر فرعون و لشگریانش وارد سازد.

و نیز فرآیند حرکت تعالی‌بخش نوح، ۹۵۰ سال طول می‌کشد.

و نیز ابراهیم که از گردنه‌های آتش نمرود می‌گذرد.

و نیز دیگر اصحاب الاهی ...

اینان، پس از گذر از این مراحل، به توانایی شهود الله نایل می‌آیند و چون الاهی می‌شوند، فعل الاهی می‌کنند. پس به حقیقت فعل آنان به الله منتسب می‌گردد!

و شاهد و مشهود

و انسان عاجز، از آن به معجزه تعبیر می‌کند که حاکی از عجز افرادی غیر الاهی در تحقق آن می‌باشد.

اصل ۲: حرکت درونی انسان به وسیله تحریک قوه اراده او محقق می‌شود.

خداوند در وجود انسان قوه‌ای خلق فرموده که از آن به اراده تعبیر می‌کنیم. معنای رشد و تعالی انسان در اصل پیشین این است که او توانایی به کارگیری این قوه را برای تحقق اهدافش تحصیل کند.

این قوه از لوازم شخصیت روحانی انسان است که ارتباط وثیقی با جسم او دارد:

وَيَسْتَلْزِمَنَّكَ عَنِ الرُّوحِ قَلْبُ الرُّوحِ مِنْ أَمْرِ رَبِّي^۲

یعنی روح انسان از سنخ امر پروردگارش است و ماهیت این امر که در قرآن همواره به صورت لفظ مفرد به کار می‌رود و جمع ندارد (یدبر الامر)، چنین است:

أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ^۳

و نیز:

وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ^۴

۱۴۰

اما باید توجه کرد که معنای کن فیکون، تحقق فعل به صورت دقعی نیست؛ بلکه فعل الاهی نیز همواره به صورت تدریجی صورت می‌گیرد. البته توضیح این بحث، خارج از رسالت این مقاله است و محل آن در کتاب‌های تفسیری و فلسفی است.

اصل ۳: خداوند اراده انسان را بر اساس ایجاد یک تصویر تحریک می‌کند:

هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ^۵

در این مرحله است که یک هدف، مهم‌ترین مرحله تکون خویش را در درون انسان می‌گذرانند و از نظر زمانی، بیشترین زمان را به خود اختصاص می‌دهد. در این مرحله، «اوج اعجاز» صورت می‌گیرد! و مولانا از آن چنین تعبیر می‌کند:

در اندرون من خسته دل ندانم کیست که من خموشم و او در فغان و در غوغاست

این مرحله ممکن است در بیداری یا در خواب آغاز شود. یکی از نمونه‌های روشن برای مورد خواب را می‌توان در داستان حضرت یوسف شناسایی کرد. همین خواب است که بر اساس تاویل حضرت یعقوب (ع)، داستان زندگی حضرت یوسف (ع) و برادرانش را رقم می‌زند. اما توجه داشته باشید که این تصویر باید دوره کاشت و داشت را در درون او بگذرانند تا در نهایت به دوره برداشت قدم گذارد. بنابراین قرآن در بهترین داستان خود یعنی احسن

القصص این مراحل را با دقت و ظرایف آن به تصویر می‌کشد و وقتی به نهایت امر می‌رسد، آن را به عنوان یک جریان - و نه یک پدیده - معرفی می‌کند:
..... و كذلك جزى المحسنين.....

اصل ۴: پروردگار (اراده کرده است که) انسان را با ایجاد تصویر ویژه، به بالاترین سطح اراده، یعنی عشق ارتقا دهد.

این مرحله از نظر وجودی هم‌عرض مرحله قبل است؛ یعنی در جهت کمال‌بخشی تصویر ذهنی، مراتب اراده نیز شدت می‌گیرد و سرانجام که به کمال نهایی خود می‌رسد، اراده انسان نیز به مرتبه عشق نایل می‌گردد.

کلیدواژه قرآنی این مرحله، لفظ حُب است:

إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَأَتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ

اما توجه داریم که عشق در نقطه اوجش، یک رابطه دوطرفه است. بنابراین در آیه فوق به همین رابطه توجه می‌دهد:

چه خوش بی مهربونی هر دو سر بی که یک سر مهربونی درد سر بی

و :

تا که از جانب معشوق نباشد کشتی کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد

این مطلب به معنای آن است که موجود ذهنی نیز در برقراری این رابطه، نقش فعال می‌پذیرد و لذا موضوع تجلی اراده الهی برای تحقق در وجود خارجی‌اش قرار می‌گیرد. بنابراین فقط انسان خواستار تحقق اهدافش نیست. هدف (تصویر ذهنی) نیز به حرکت درمی‌آید و زمان تحققش را در عالم خارج کاهش می‌دهد.

اصل ۵: موضوع ابتلائات الهی است

أَحْسِبِ النَّاسَ أَنْ يُنْزِلُوا آتِنَا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ^۱

به عبارت دقیق‌تر، نظام هوشمند عالم هستی پروردگار، انسان را در این مرحله در معرض انواع امتحانات قرار می‌دهد که پاسخ و نتیجه هر امتحان - هر چه هست - نوع شدن در عالم تکوین را تعیین می‌کند. همچون آتش و پتک آهنگر زبردست و توانمند بر فولاد که محصول را در مسیر شدن قرار می‌دهد.

مهم‌ترین عامل رشد در این مرحله دو امر اساسی در درون انسان است :

۱. تعیین مسیر تحقق موجود ذهنی در عالم خارج که می‌توان از آن به مسیر شدن و کیفیت آن تعبیر کرد.

این امر از این جهت مهم است که از جهت نظری و علم ریاضی، می‌توان بی‌نهایت مسیر، شناسایی کرد که تنها یکی و فقط یکی از آنها بهترین مسیر است .

لازم به تذکر است که ما در تبیین اصول بعدی به این وصف نیازمندیم .

۲. استفاده از همه توان - دقت کنید - در حوزه نفوذ .

متأسفانه بیشتر فعالیت‌های ناکارآمد در این مرحله ، نمره ناکارآمدی خود را دریافت می‌دارند؛ زیرا در این مرحله - اکثراً بر اساس روحیه مردردندی - به به کارگیری بخشی از توان خود اکتفا می‌کنند و در انتظار تفضل الاهی قرار می‌گیرند و با توهم اینکه دعاهایشان موثر افتد، از خدا درخواست کمک می‌کنند. غافل از اینکه برخورداری از تفضل الاهی و قبولی دعا ، مربوط به امور خارج از حوزه نفوذ است و نه حوزه نفوذ!

بر همین اساس است که در یک موضوع مشابه و یک عمل مشابه، فردی نتیجه می‌گیرد و فردی نتیجه نمی‌گیرد. یا یک فرد در زمینه یک موضوع، در دوره‌ای از زندگی خود نتیجه می‌گیرد و در دوره‌ای دیگر نتیجه نمی‌گیرد.

نماز استسقای فردی پاسخ می‌دهد و نماز استسقای فرد دیگری جواب نمی‌دهد و ما به حق عامل آن را گناه می‌دانیم. اما نمی‌دانیم چه گناهی مانع نتیجه است؟

اینک درمی‌یابیم که علت پاسخ گرفتن امام رضا (ع) از نماز بارانش در مقابل نماز باران دیگران، به خاطر این نیست که مامومین امام رضا (ع) معصوم بوده و مامومین دیگران گناهکار ! بلکه عامل اساسی در عصمت امام است و نه ماموم ! اما این به معنای این هم نیست که نماز باران را باید فرد معصوم بخواند؛ بلکه به معنای آن است که عصمت از گناهی خاص، شرط تحقق باران است و این گناه خاص، عنوان معینی ندارد؛ بلکه تابع شرایط و موقعیتی است که امام، نماز باران را اقامه می‌کند. این گناه در تعبیر کلی‌اش عبارت است از کمکاری در حوزه نفوذ که در قرآن به کم‌فروشی تعبیر شده است.

بر اساس این اصل ، باید فرد هر چه در توان دارد برای تحقق نتیجه لازم انجام دهد و دعا و راز و نیاز هم داشته باشد. یعنی دانش‌آموز پشت کنکوری درس بخواند ، دعا و نماز هم

بگذارد. زیرا درس خواندن بدون دعا می‌تواند منجر به قاطی کردن مطالب در هنگام کنکور یا سردرد و یا دیر رسیدن به خاطر یک تصادف و یا ... شود و درس نخواندن هم که موجب بی‌سوادی و عدم قبولی در کنکور است. بنابراین درمی‌یابیم در صورت استعجابت دعای دانش‌آموز پشت کنکوری، خداوند دانش‌آموز بی‌سواد را در کنکور قبول نمی‌کند. بلکه او را در درس خواندن و فهمیدن درس و امکان پاسخ صحیح به پرسش‌ها موفق می‌کند. یعنی مجموع حوزه نفوذ و حوزه خارج از نفوذ.

در مسئله نماز باران نیز امام جماعت در انجام عمل تبرید و ابر مصنوعی اقدامات لازم (نه اینکه لزوماً در عملیات باروری ابرها به طور مستقیم دخالت داشته باشد؛ بلکه حداقل در حد ارشاد جامعه و یا ایجاد امکانات لازم) را داشته باشد و نماز باران هم اقامه کند؛ زیرا عمل تبرید و بارورسازی ابرها در یزد بدون اقامه نماز، باران را در افغانستان فرو می‌ریزد و نماز بدون انجام عمل در حوزه نفوذ یعنی عمل تبرید، یعنی گناهی که مانع بارش باران می‌شود! به نظر می‌رسد اینک معنای صحیح فرو فرستادن باران از سوی پروردگار را دریافته و پیام این گزاره قرآنی را بازشناسی کرده‌ایم! و الله العالم.

اصل ۶: عامل کمال، عامل بقا نیز هست :

كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَىٰ وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْخَلَالِ وَالْإِكْرَامِ^۱

سببی را در نظر بگیرید! این سیب در بهار شکوفه‌ای است. کم‌کم گلبرگ‌های شکوفه می‌ریزد و از درون آن برآمدگی اولیه‌ای ظاهر می‌شود. اما فرآیند رشد ادامه می‌یابد؛ یعنی برآمدگی اولیه، بزرگ و بزرگ‌تر می‌شود. اما هنوز رنگ آن سبز است. طعم لذیذی هم ندارد؛ زیرا این سیب هنوز نرسیده است.

اینک پرسشی مطرح است: یک سیب چه زمانی به عنوان سیب رسیده شناخته می‌شود؟

- رشد نهایی‌اش تمام شده و متوقف شود.

- رنگ مناسبی بیابد.

- بو و عطر خاصی حاصل شود.

- مزه دلنشینی داشته باشد.

همه اینها درست است . اما هنوز به اصل قضیه وارد نشده‌ایم؛ زیرا سیب - بر اساس اصل ۶- هنگامی رسیده است که امکان بقایش نیز فراهم شود. آیا این امکان در خارج از محیط سیب فراهم می‌شود؟ پاسخ منفی است! زیرا عامل بقای سیب در درون سیب و در هسته آن است . یعنی در تمام دورانی که سیب در معرض گرما، نور، غذا و ... قرار داشت تا زیبا و خوشبو و دلنشین شود، در اندرونش، چیزی در حال شدن بود که عامل اصلی بقای سیب را فراهم می‌کرد. در واقع همه آن آثار بیرونی و ظاهری نشانه‌ای برای شناخت هسته سیب بود!

یعنی همان عاملی که موجبات کمال سیب را فراهم می‌آورد، با نگاهی دقیق‌تر موجبات بقایش را نیز فراهم می‌آورد. اما حقیقت این بقا و پایداری وجودی سیب به معنای بقای سیب بر سر درخت نیست! که این موجب از بین رفتن او است! (له شدن، گندیدن و ...) یعنی چه خورده شود و چه بر سر درخت بماند، از بین رفته است. تنها در صورتی که هسته‌اش کاشته شود، بقا خواهد یافت. بنابراین بقای سیب به معنای فراهم شدن امکان آفرینش زندگی جدیدی برای آن است.

نویسنده امیدوار است که با تقدیم این مقاله به جامعه علمی بویژه در حوزه کلام اسلامی، گامی موثر در جهت تحول بنیادین در مباحث کلام و ارتقا و رشد جامعه متدینان برداشته و محققان را بر آن دارد تا در زمینه نقاط ضعف احتمالی آن، تحقیقات خویش را متمرکز کنند.

پی‌نوشت‌ها

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. هود (۱۱): ۷.
۲. رعد (۱۳): ۱۱.
۳. انفطار (۸۲): ۶.
۴. اسراء (۳۶): ۸۵.
۵. یس (۳۶): ۸۲.
۶. قمر (۵۴): ۵۰.
۷. حشر (۵۹): ۲۴.

۸. آل عمران (۲): ۳۶.
۹. عنکبوت (۲۹): ۲.
۱۰. الرحمن (۵۵): ۲۶ و ۲۷.



پښتونستان ښار
پښتونستان ښار
پښتونستان ښار



شروېشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي
پرتال جامع علوم انساني